

بازی نفتی با اسلام

بازی شیطانی

جنگ سرد

روی بشکه نفت

"هرمان ایلتس"^۱، که آن زمان دیپلمات آمریکایی جوانی در جده بوده و بگفته ی خویش حسن البناء را بخوبی می شناخته است، اینگونه بازگو میکند: "نخستین بار حسن البناء را در عربستان سعودی دیدم، در واقع او برای دریافت پول از دولت آن کشور می آمد. او را در منزل وزیر دارایی وقت عربستان سعودی، شیخ محمد سرور [سبحان]، که خود مردی دیندار و حامی البناء بود، ملاقات کردم. "سرور" برده یی آزاد شده بود که بیشتر مسائل مالی مرتبط با اخوان المسلمین را اداره می کرد. او از سیاه پوستان اهل سودان بود." [۱]

سال ۱۹۴۸ بود، و چند ماه پیش از ترور حسن البناء در قاهره. "ایلتس" اغلب در منزل "سرور" با حسن البناء دیدار می کرد. "ایلتس" بیاد می آورد که: "او [حسن البناء] بارها به عربستان می آمد، زیرا عربستان سعودی اصلی ترین منبع مالی وی بود." از ۲۰ سال پیش، هنگام تاسیس اخوان المسلمین، این جمعیت نیرویی قدرتمند و تهدید آمیز در مصر پدید آورده بود و با کمک واحدهای شبه نظامی سری خود تروریسم و جاسوسی در ارتش و سازمانهای اطلاعاتی را حمایت، و رقبای سیاسی خویش را مرعوب می کرد. یکی از دیپلماتهای پیشین ایالات متحده که از عرب شناسان پیشرو و نیز سفیر این کشور در مصر و عربستان شد، می گوید: "من او را بسیار بسیار صمیمی یافتم. او هیچ گونه تردیدی در ملاقات با غربیان ندارد."

"ایلتس" درباره ی جنبش حسن البناء با او به بحث نشست، ولی افسران سیاسی ایالات متحده در قاهره در دهه ی ۱۹۴۰ چنین کردند. ایلتس میگوید: "اطلاع دارم که آن زمان، برخی از همکاران من در سفارت آمریکا در قاهره با حسن البناء ملاقاتهای منظم داشته اند، و او را کاملاً همدل یافته اند." "تماس با او بویژه برای کسب اطلاع بود، زیرا اخوان المسلمین آن زمان بلحاظ سیاسی وزنه ی مهمی بشمار می رفت، و گمان نمی کنم که خطری برای ما بوده باشد. اگرچه زمانی که نخست وزیر [مصر] بوسپله ی "الجهاز السری" ترور شد، نگرانی هایی نیز پیدا شد. ما بیش از هر چیز نگران ثبات منطقه بودیم، و داوریمان این بود که چنین ترورهایی، هر چند نگران کننده، اما خبر از عدم ثبات سیاسی جدی نمی داد."

هرگز شگفت آور نیست که دیپلمات های ایالات متحده در مصر و عربستان در خلال دهه ی ۱۹۴۰ تماس های منظم خویش را با اخوان المسلمین، با علم به ماهیت خشونت آمیز و تمایلات فاشیستی این جمعیت ادامه دادند. رژیم ملک فاروق در شرف سرنگونی بود و ماهیت رژیم آینده ی مصر در هاله یی از ابهام. بگفته ی "سعید ابوریش" "اخوان المسلمین که به سرعت در حال رشد بود، در آن هنگام ۱,۵ میلیون عضو داشت و تنها نیروی سیاسی بود که حاکمیت را به چالش می کشید." [۲] اما هنوز بسیاری از کارگزاران ایالات متحده در منطقه شیفته ی نگرش ضد کمونیستی ستیزه جویان اخوان المسلمین بودند.

اخوان المسلمین و جمعیت ها و سازمانهای اسلامی سنتی در منطقه، محور مباحث گوناگون در واشنگتن بودند. آیا اسلام سپری در برابر کمونیست است؟ یا اسلام سازمان یافته نیرویی واپسگرا و فرا محافظه کار است که جهان بینی ضد غربی ذاتیش، آنرا پذیرای سیاست های مبارزه ی طبقاتی چپ ها کرده است؟ آیا ایالات متحده ی آمریکا خواهد توانست بر

¹ Hermann Eilts

سازمانهای اسلامی بگونه‌ی تاثیر گذارد که بتواند پایه‌ی برای جامعه‌ی مدنی جدیدی در خاورمیانه باشد، یا منافع آمریکا در همبستگی با تجددگرایان سکولار است؟ ایالات متحده در خاورمیانه هنوز در آغاز راه بود. شمار اندکی از شخصیت‌های آمریکایی تجربه‌ی در خاورمیانه داشتند. دانشگاه‌های آمریکایی در زمینه‌ی پژوهش و مطالعات خاورمیانه‌ی بشدت ضعیف بودند و به رغم پیروزی در جنگ دوم جهانی، نیروهای نظامی ایالات متحده حضور پررنگی در شمال آفریقا و خلیج فارس نداشتند. سیا که دانش آموختگان "آوی لیگ" و هر که را عربی می‌توانست سخن بگوید جذب می‌کرد، در این زمینه بسیار بی‌تجربه بود. از آغاز تاسیس سیا در ۱۹۴۷ تا دست کم دهه‌ی ۱۹۵۰، این سازمان متکی به اینتلجنس سرویس بریتانیا بود.

بگفته‌ی مایلز کاپلند، که در آن سالها بعنوان عامل سیا در خاورمیانه خدمت می‌کرد، "نگرش ما گونه‌ی بی‌انتظار تا دانستن نتیجه‌ی کارمان" بود.^[۳] خاورمیانه حیات خلوت بریتانیا بود. و بریتانیا آنرا هوشیارانه می‌نگریست. مصر، عراق و ایران اگرچه اسما کشورهای مستقل بودند اما بریتانیا بشکل دفاکتو اختیاردارشان بود. فلسطین و اردن رسماً تحت الحمایه بریتانیا بودند. کویت و شیخ نشین‌های خلیج فارس و نیز هند و پاکستان^۲، مستعمرات بریتانیا بودند. با وجود این، تسلط بریتانیا بر منطقه و نفت آن رو به زوال بود، و نقش آمریکا پس از جنگ دوم در حال فزونی. ورود آمریکا به منطقه از عربستان سعودی آغاز شد، کشوری که نقطه‌ی اتکاء حضور آمریکا در منطقه گردید. اما حمایت عربستان سعودی از اخوان المسلمین همواره ایالات متحده را با مساله‌ی بنیادگرایی اسلامی روبرو می‌کرد. پیوندهای ایالات متحده با عربستان سعودی و بطور کلی خاورمیانه، با هدف دستیابی به نفت و کنترل جنگ سرد بود. ولی از همان آغاز ورود به خاورمیانه، بی‌تجربگی و عدم شناخت فرهنگ منطقه، بویژه اسلام، سیاست ایالات متحده را با مشکل روبرو کرد.

مطابق تاریخ‌های رسمی، ورود ایالات متحده به خاورمیانه از سال ۱۹۴۵ و در جریان دیداری بر دریاچه‌ی المره^۳ بوده است. آنجا، فرانکلین روزولت بهنگام بازگشت از کنفرانس یالتا به واشنگتن، در فوریه با ملک عبدالعزیز ابن السعود دیدار کرد. این نخستین دیدار رئیس‌جمهور ایالات متحده و پادشاه سعودی و آغاز روابط نیم قرن آینده میان دو کشور بود. اما پیش از دیدار روزولت و ابن السعود، دو رویداد تعیین‌کننده پیش آمد.

نخست، امضاء توافقنامه‌ی نفتی ۱۹۳۳ در عربستان بود که زمینه‌ی رشد یک ابرقدرت نفتی جهانی بنام کمپانی نفتی عربی-آمریکایی (آرامکو^۴) گشت. دلالت این معامله‌ی با اهمیت کسی نبود مگر "عبدالله" فیلیبی، جاسوس انگلیسی که خاندان ابن السعود و برادرخواندگان وهایی او را در بدست گرفتن قدرت در میانه‌ی جنگ اول جهانی و پس از آن یاری رسانده بود. فیلیبی در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰، ماموریت‌های دولتی خویش را رها کرد و بقصد تجارت شخصی، به خاندان ابن السعود روی آورد. فیلیبی چنان پیوند استواری با او داشت که از سیاست‌های بریتانیا فاصله گرفت و در کمال بهت و ناباوری دوستان، خانواده و همسرش به اسلام گرویده، نام "عبدالله" بر خود نهاد. اما تغییر آیین او شوخی و ترفندی بیش نبود. او در یادداشت‌های روزانه اش بشوخی مینویسد: "چقدر خوب است که چون مسلمان شوم، می‌توانم چهار زن اختیار کنم."^[۴] آشکار است که آنتیست درس خوانده‌ی کمبریج، همانگونه که خود به دوستانش گفته بود^[۵]، "اسلام را نه بخاطر ایمان بدان، که برای آسان کردن کار می

^۲ هندوستان - شبه قاره - پیش از تجزیه‌ی بخشی از آن بنام پاکستان. (م)

^۳ البحيرة المرة الكبرى، در باجه‌ی نمک میان راه بخش شمالی و جنوبی کانال سوئز. در جریان جنگ شش روزه‌ی اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ این کانال بسته شد و ۱۴ کشتی تا سال ۱۹۷۵ در این دریاچه بدام افتادند که به "کشتی‌های زرد" معروف شدند. دلیل این نامگذاری پوشیده شدن دکل‌های کشتی از شن بهنگام طوفان صحرايي بود که رنگ کشتی‌ها را زرد می‌نمایاند. (م)

^۴ Arabian-American Oil Company (Aramco)

خواهد. "فیلیبی پس از گرویدن به اسلام به زیارت مکه رفت و چندین همسر برای خود اختیار کرد که یکی از آنان کنیز دوشیزه‌یی بود که ابن السعود بنام هدیه به او بخشیده بود. اما علاقه‌ی حقیقی فیلیبی ثروت اندوزی بود، و در جده گفته می‌شد که فیلیبی "نباید عبدالله، بنده‌ی خدا، باشد؛ بلکه باید او را عبدالقرش، بنده‌ی پول، نامید." [۶] فیلیبی تاجر، نماینده‌ی رسمی کمپانی "فوردر" در عربستان شد. (گرچه خود او گفته است که "من از هیاهو و منظره‌ی موتور اتوموبیل‌ها بیزارم.") [۷] فیلیبی سرانجام نماینده‌ی استاندارد اویل کالیفرنیا (سوکل^۵) شد و با استفاده از دوستیش با ابن السعود معامله‌ی سوکل برای فعالیت این کمپانی در عربستان-بهشت فیلیبی- را با تخفیف ۵۰ هزار پوندی (۲۵۰ هزار دلاری) و اجاره بهای سالانه ۵ هزار پوند، جوش داد. مقرر شد، که توافقنامه بمدت ۶۰ سال و در منطقه‌ی بی‌وسعت ۳۶۰ هزار مایل مربع، یعنی نیمی از مساحت ایالت تگزاس معتبر بماند. [۸] پادشاه سعودی در برابر درآمدی اندک، ارزشمندترین گنجینه‌ی کشورش را فروخت، و حضور ایالات متحده در منطقه با فعالیت استاندارد اویل کالیفرنیا که بعدها شرکای آرامکو یعنی **تگزاکو^۶** و **سپس اگزون^۷** و **موبیل^۸** بدان پیوستند، آغاز شد. [۹]

اما رویداد دوم، بیانیه‌ی سال ۱۹۴۳ روزولت بود، که از آن پس عربستان سعودی را زیر چتر حمایتی ایالات متحده می‌برد. روزولت اعلان داشت: "من به این نتیجه رسیده‌ام که دفاع از عربستان سعودی برای دفاع از ایالات متحده‌ی آمریکا امری حیاتی است." [۱۰] حمایت روزولت از عربستان سعودی چندین هدف را دنبال می‌کرد. آشکارترینش نفت ارزشمند عربستان بود و هدف استراتژیک آن، ناشی از نگرانی ایالات متحده از تهدید (هر چند دور) اتحاد شوروی در احاطه بر خلیج فارس. اما هدف تاکتیکی دیگری نیز در میان بود و آن به بریتانیا، یکی از متحدان آمریکا، باز می‌گشت. گرچه لندن در منطقه، بویژه در جنوب ایران و عراق، دست بالا داشت، اما رقابت سختی میان آمریکا و بریتانیا- و در حد کمتری با فرانسه و ایتالیا- برای دستیابی به نفت خاورمیانه جریان داشت.

چهار سال پیش از دیدار روزولت و پادشاه سعودی بر عرشه‌ی کشتی، بنظر میرسید که روزولت مایل است عربستان را به بریتانیا بسپارد، زیرا لندن قدرت غالب و برتر در منطقه بود و آمریکا تجربه‌ی اندکی در خاورمیانه داشت. روزولت از آجودان خویش چنین می‌خواهد: "به بریتانیایی‌ها بگویید که امیدوارم آنان تأمین پادشاه سعودی را عهده دار شوند، آنجا دور از دسترس ما است." [۱۱] اما استاندارد اویل کالیفرنیا و کمپانی نفت تگزاس، شرکایی که بزودی نام آرامکو یافتند، خواهان این نبودند. آنها "هارولد ایکیز"^۹، وزیر کشور و دست راست روزولت، و سپس خود روزولت را متقاعد کردند، که ایالات متحده باید در برابر بریتانیا که به نظر آنها "راه خود را زیرکانه بسوی عربستان سعودی باز می‌کرد"، بایستد. [۱۲] سرانجام در خلال جنگ دوم جهانی دو متحد- بریتانیا و آمریکا- به معامله‌ی بی‌دست زدند و نفت خاورمیانه را میان خود تقسیم کردند. روزولت به "لرد هالیفکس"، سفیر **بریتانیا** چنین گفت: **"نفت ایران... برای شما، در نفت کویت و عراق سهم می‌شویم، و نفت عربستان سعودی نیز از آن ما است."** [۱۳]

روزولت در تلگرامی به چرچیل می‌گوید: **"لطفا تضمین مرا درباره‌ی این مساله که ما چشمداشتی به میدانهای نفتی شما در عراق و ایران نداریم، بپذیرید."** و چرچیل که به تنهایی معمار امپراتوری نفتی لندن، در آنسوی دریاها است، پاسخ می‌دهد: **"اجازه بدهید متقابلاً به شما اطمینان کامل بدهم که ما هرگز تصویری از تلاش برای مداخله در منافع شما در**

⁵ Standard Oil of California

⁶ Texaco

⁷ Exxon

⁸ Mobil

⁹ Harold Ickes

عربستان، نداریم." [۱۴] (البته هر دو دروغ می گفتند. بریتانیا مدتی دراز در طمع نفت عربستان بود و ایالات متحده بزودی راه خود را در امتیازهای نفتی ایران و عراق باز کرد.) دیدار روزولت و ابن السعود شراکت آمریکایی- سعودی را به مرحله ی اجرا رساند. برای تدارک این دیدار، کشتی مورفی^{۱۰} از ناوگان ایالات متحده برای بردن پادشاه سعودی که هیچگاه از محدوده ی عربستان خارج نشده بود، مامور شد. پادشاه با کلیه ی تسهیلات و همراه خانواده و ملازمان و پیشخدمتهایش و نیز گوسفندانش برای قربانی و حتی خیمه ها برای خواب بر عرشه کشتی، همراهی شد. "الیوت روزولت"^{۱۱}، پسر رئیس جمهور، دیدار روزولت و ابن السعود بر عرشه کویبسی^{۱۲} را چنین توصیف میکند: "خواهرم آنها، آن روز برای مسافرت به قاهره از پدرم خداحافظی کرد؛ بر خلاف عادت مسلمانان که زنان را گوشه نشین می کنند... پدر سخنانش را با ابراز اطمینان به ابن السعود در این باره که آمریکا هرگز حرکتی خصمانه نسبت به اعراب نخواهد داشت، خاتمه داد... و ابن السعود که نگاهی رشک آمیز به ویلچر پدر داشت، هنگامی که پدرم بی درنگ ویلچر را به او هدیه کرد، هیجان زده شد." [۱۵] آن ویلچر یدکی بود، و بسیار کوچک برای جثه ی بزرگ پادشاه سعودی! ولی این، برای پادشاه کافی بود که خود را "دو قلوبی" روزولت بنامد و در حقیقت، ویلچر سمبل آغاز اتحاد رسمی آمریکا و عربستان بود. "سولزبرگر"^{۱۳}، مقاله نویسنده نیویورک تایمز در آن هنگام، از چشم انداز آینده ی دستیابی ایالات متحده به ذخایر نفتی فراوان عربستان سعودی، هیجان زده میشود و می نویسد: "ذخایر نفتی فراوان عربستان سعودی به تنهایی این کشور را از نظر دیپلماسی آمریکایی از هر کشور دیگری با اهمیت تر می کند." [۱۶] روزولت نیز چندان که به نفت می اندیشید، اسلام برایش مهم نبود.

بیانیه ی ۱۹۴۳ روزولت برای دفاع از عربستان سعودی از سوی هر کدام از روسای جمهور ایالات متحده در سالیان بعد تصدیق شد، بویژه، دکترین ۱۹۵۷ آیزنهاور و دکترین ۱۹۸۰ جیمی کارتر بر آن مهر تایید نهادند. سال ۱۹۴۴ ایالات متحده نخستین هیات نظامیش را به عربستان گسیل داشت، و در ۱۹۴۵ توافقنامه ی همکاری نظامی میان آمریکا و عربستان امضاء شد، و بر اساس آن آمریکا در طهران، در خلیج فارس، پایگاه هوایی تاسیس می کرد. این پایگاه نظامی تا دهه ی ۱۹۶۰ بعنوان مرکز عملیات هوایی آمریکا بکار می رفت. بدنبال آن موافقتنامه ی دیگری در ۱۹۴۹ به امضاء رسید که به ایالات متحده اجازه ی فعالیت یک تیم جستجوگرش را در سراسر شبه جزیره ی عربستان و نیز استقرار ۴۳ هزار نیروی ارتشی و هوایی می داد. در سال ۱۹۵۱ نیز طبق پیمان دیگری، ایالات متحده اجازه یافت که بطور دائم یک هیات آموزش نظامی در عربستان داشته باشد. [۱۷]

از همان آغاز نیز، روابط ایالات متحده و عربستان بر اساس اهدافی معین بود که شامل گسترش پهنه ی استخراج نفت، عقد موافقتنامه های نظامی دوجانبه و هجوم مردان نفتی تگزاس، اوکلاهما و لوئیزیانا به پادشاهی عربستان سعودی بود. ایالات متحده ی آمریکا با بریتانیای کبیر بعنوان رقیب و شریکش، عربستان را با پیمانهای نظامی گوناگون محاصره کردند. در ۱۹۵۱ ایالات متحده و بریتانیا پیشنهاد تشکیل "بلوک خاورمیانه" را دادند که این دو کشور و نیز فرانسه را با ترکیه، اسرائیل و اردن متحد یکدیگر می ساخت. آنان خواهان نزدیک شدن به مصر نیز بودند، ولی زمانی که دانستند، پادشاه مصر زیر فشار ناسیونالیست های بشدت ناخرسند از تشکیل دولت جدید اسرائیل، است، و محترمانه پیشنهاد آنها را رد می کند، صرفنظر کردند. سپس بریتانیا دست بکار عقد معاهداتی با ترکیه، عراق، ایران و پاکستان شد که سرانجام "پیمان بغداد" نامیده شد. ایالات متحده که خود در حال برقراری

¹⁰ U.S.S Morphy

¹¹ Elliott Roosevelt

¹² Quincy کشتی حامل رئیس جمهور روزولت در "البحیره المرة الکبری"، که ابن السعود در آنجا با وی دیدار کرد. (م)

¹³ Sulzberger

پیوندهایی با کشورهای منطقه بود و می خواست دست بریتانیا را از نفت خلیج فارس کوتاه کند، به پیمان بغداد نپیوست. یکی از تحلیلگران تیزبین آن زمان و نویسنده ی "شورای روابط خارجی"، به شیوه ی کنایه آمیز می نویسد که بریتانیا پیمان بغداد را "برای حفظ موقعیت خویش در عراق و نیز نگاه داشتن حداقل تاثیرگذاری در خاورمیانه" [۱۸]، تدارک می دید. بزودی پیمان بغداد زمانی که انقلاب ۱۹۵۸ بوقوع پیوست از هم گسیخت. هنگامی که شاه منصوب بریتانیا در عراق^۱ بوسیله ی اتحاد ناسیونالیست های عراق و حزب کمونیست عراق (حکومت عبدالکریم قاسم) سرنگون و آنگاه اعدام شد، پیمان بغداد دیگر وجود خارجی نداشت و با پیمان سنتو که در آن ایالات متحده، بریتانیا، ترکیه، ایران و پاکستان عضو بودند، جایگزین شد. پاکستان نیز بواسطه ی "سازمان پیمان جنوب شرقی آسیا" با غرب پیوند داشت.

پیمانهای انگلیسی- آمریکایی در خاورمیانه بر اهرم های نفوذ خارجی چون قدرت برتر نظامی، اقتصادی و دیپلماسی استوار بود. چنانکه آرام آرام جنگ سرد پیش می رفت، عامل دیگری برای حفظ موقعیت ایالات متحده ی آمریکا و بریتانیا در منطقه رخ می نمود؛ توانایی فرهنگی و مذهبی اسلام سیاسی. در این راستا، بویژه نقش آینده ی عربستان سعودی بعنوان واتیکان اسلامی حائز اهمیت بود. همچنانکه عربستان سعودی بعنوان وزنه یی در برابر مصر، ناصر و ناسیونالیسم در کنار ایالات متحده قرار می گرفت، شماری از سازمان دهندگان اخوان المسلمین بعنوان عاملان پنهانی برای سازماندهی راست اسلامی در منطقه به تکاپو افتادند و در این میان شاید سعید رمضان برجسته ترینشان باشد.

سعید رمضان، ایدئولوگ کلیدی اخوان المسلمین، بعنوان سفیر غیر رسمی اسلام سیاسی در خدمت عربستان سعودی درآمد. آنگاه که اخوان المسلمین، همزمان با مخالفت روزافزونش با رژیم ناصر، برای ماندن در صحنه ی سیاسی مصر تلاش می کرد، عربستان سعودی نه تنها حمایت مالی خویش را از برادران مسلمان دریغ نداشت، که خاک عربستان را پناهگاه امن آنان کرد. شاهان سعودی چنان ذهنشان از تهدید کمونیسم پر شده بود که اخوان المسلمین و دیگر گروههای اسلامی افراطی را نوک پیکان جنبش ضد کمونیستی می دیدند. نیز به همین اندازه پادشاهان سعودی رژیم ناصر را تهدیدی شوم می پنداشتند، زیرا ناصر- که بر کشور فقیر مصر حکومت می کرد- در فکر نفت عربستان بود. اینگونه، عربستان سعودی به دلیل دو ویژگی ضد کمونیستی و ضد ناسیونالیسم عربی اخوان المسلمین از رشد آنها در مصر و نیز سراسر خاورمیانه حمایت و پشتیبانی کرد.

توضیحات:

[۱] این گفتار از مصاحبه یی که در تاریخ آوریل ۲۰۰۴ با هرمان ایلتس انجام شد، نقل شده است. هرمان ایلتس یکی از عرب شناسان پیشرو آمریکایی و سفیر پیشین ایالات متحده در مصر است. وی در سالهای آغازین دوره ی کاریش، در خلیج فارس و شبه جزیره ی عربستان پست های گوناگون داشته است.

[۲] **Said K. Aburish, Nasser: The last Arab (New York: Thomas Dunne Books, St. Martin's Press, 2004), p. 30.** تخمین های دیگر شمار اعضای اخوان المسلمین را چند صد هزار بیان داشته اند.

[۳] **Miels Copeland, The Game of Nations (New York: Simon & Schuster, 1969), p. 184**

Elizabeth Monroe, Philby of Arabia (New York: Pitman Publishing Corporation, [۴] 1973), p. 24.

[۵] همانجا صفحه ۱۶۴.

¹⁴ ملک فیصل (م)

[۶] همانجا صفحه ۱۶۸.

[۷] همانجا صفحه ۲۱۱.

**Daniel Yergin, The Prize: The epic Quest for Oil, Money, and Power [۸]
(New York: Simon & Schuster 1991), p. 291.**

[۹] کمپانی استاندارد اوایل کالیفرنیا (سوکال) در آغاز بخشی از مونوپل راکفلرها بود. کمپانی نفت تگزاس یا تگزاکو سرانجام در سوکال ادغام شد و به چورون تغییر نام داد و اکنون با نام چورون تگزاکو شناخته میشود. دو موسسه دیگر راکفلری یعنی استاندارد اوایل نیوجرسی (اسو، و بعدها آگزون) و نیز استاندارد اوایل نیویورک (سوکانی، و بعدها موبیل) در هم ادغام شده و نام آگزون-موبیل یافتند.

**Executive Order 8923, February 18, 1943. Quoted in David Holden [۱۰]
and Richard Johns, The House of Saud (New York: Holt, Rinehart and
Winston, 1981), p. 123.**

Yergin, p. 394.[۱۱]

[۱۲] همانجا صفحه ۳۹۷.

[۱۳] همانجا صفحه ۴۰۱.

[۱۴] همانجا.

**Elliott Roosevelt, As He Saw It (New York: Duell, Sloan and Pearce, [۱۵]
1946), p. 244.**

[۱۶] نگاه کنید به کتاب Yergin صفحات ۴۰۴ و ۴۰۵ آمده است.

**David Long, The Kingdom of Saudi Arabia (Gainesville: University [۱۷]
Press of Florida, 1997), p. 116.**

[۱۸] برای بهترین اظهار نظر پیرامون دیدگاه ایالات متحده درباره ی مساله ی امنیت ملی در خاورمیانه در خلال سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۸ نگاه کنید به: **C. Campbell, The defense of the Middle
East (New York: Frederick C. Praeger, 1960).**